

مقایسه و بررسی فضائل و ردائل اخلاقی در گلستان سعدی با روضه خلد مجد خوافی

دکتر ناهید جعفری^۱، مه‌ری گلباغی‌نژاد^۲

(تاریخ دریافت: ۹۷/۰۲/۱۶، تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۴/۱۱)

چکیده

«سعدی» شاعر، نویسنده، معلم اخلاق و حکیم جهان‌پسند است که در طول تاریخ ادبیات ایران در آسمان ادب پارسی به نحو بس خیره‌کننده‌ای می‌درخشد. او زبانی شیوا، فصیح و پخته دارد که همه را می‌فریبد؛ اما در طرز بیانش هیچ‌گونه تاریکی و زاویه مبهمی نیست و در امور زندگی، راه راست را در پیش می‌گیرد و روحی آزاد دارد که از بطن نوشته‌هایش می‌توان به مشاهده آن نشست. «گلستان» مشهورترین اثر سعدی است که در زمره آثار اخلاقی، جایگاه والا و شهرتی جهانی دارد و به سبب عذوبت زبان و صلابت بیان سعدی در این اثر، افراد بسیاری بدان دل داده‌اند و همین امر موجب گردیده است که این کتاب مورد تتبع افراد بی‌شماری نیز قرار گیرد. یکی از این مقلدان «مجد خوافی» است. او چهل سال پس از سعدی می‌زیست و در کتابش با نام «روضه خلد» که به تقلید از گلستان سعدی نوشته است به شدت تحت تاثیر افکار سعدی در گلستان است و از آن جایی که این دو اثر در قلمرو آثار ادبیات تربیتی و اخلاقی محسوب می‌شوند در این نوشته به برخی از مشترکات ذهنی (فضائل و ردائل اخلاقی) آن دو نویسنده هم‌چون: عدالت، قناعت، حرص، حسد... پرداخته شده است.

واژه‌های کلیدی

گلستان، روضه خلد، اخلاق، فضائل اخلاقی، ردائل اخلاقی.

۱- استادیار و عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی- واحد اسلام‌شهر
۲- دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

مقدمه

سعدی و گلستان

گلستان سعدی شاهکار و سرآمد همه آثار منثور ادب فارسی است. این کتاب هم‌چون بهشت، که در روایات اسلامی ما هشت طبقه و هشت در دارد؛ از هشت باب تشکیل شده است و هر بابی از آن به منزله دری است به سوی هشت طبقه بهشت.

سعدی در گلستان بسیار با مهارت و آگاهانه به مردم و حاکمان پند و اندرز می‌دهد و با زیباترین شکل و در نهایت متانت و استواری، کلام خود را با شوخی و مزاح در هم آمیخته و داروی تلخ نصیحت را به شهد رأفت برآمخته تا طبع ملول از دولت قبول، محروم نماند؛ البته پیش از سعدی نیز آثاری که در برگرفته پند و اندرز باشند وجود داشته است؛ اما «تربیت و اندرزهای اخلاقی که به قصد اصلاح و ارشاد طبقات مختلف اجتماع باشد، در حقیقت از سعدی آغاز شده و او بزرگ‌ترین شاعر [و نویسنده‌ایی] است که از عهده چنین ابتکار مهمی برآمده است». (صفا، ۱۳۷۱: ج ۳/۳)

بوستان دنیای ایده‌ال سعدی و گلستان دنیای واقعیت است و عالم حقیقی و مطلوب سعدی در گلستان بر اساس عدالت و دادگستری بنا نهاده شده است؛ او پیشرفت هر حکومتی را در پیوند با مردم و طریقت را نیز در خدمت به خلق خدا می‌داند و با زیرکی و هوشیاری، خردمندانه

می‌کوشد تا پادشاهان را قبل از هر فرد دیگری به وظیفه رعیت‌پروری و مردم‌داری خویش آگاه سازد. «سعدی [در گلستان] متفکری است متدین، مسلمانی است محقق، سیاحی است کنجکاو، عالمی است متواضع، انسانی است قانع و عابدی است آینده‌نگر...

[او] شاعری است زبردست، نویسنده‌ای است چیره‌دست، که در صفحه بزرگ گیتی واقع‌بینانه به مسائل نگر بسته و با تحصیل و تفکر اظهار نظر نموده است». (آزادی، ۱۳۷۳: ۸۸)

اگرچه سعدی، گلستان را به هشت باب تقسیم کرده است، اما بیشتر حکایات او در خویش‌شناسی و تهذیب اخلاق و تدبیر و آیین‌کشورداری است. ملک‌الشعرای بهار در مورد ارزش گلستان چنین می‌گوید: «هنر و استادی و شخصیت سعدی، علیه‌الرحمه، را در گلستان باید یافت و اگر این کتاب کوچک حجم بزرگ‌مایه نبودی، دو ثلث از شخصیت و بلندی مقام شیخ ناپیدا بودی و شاید نثر فارسی از چنین ذخیره‌ای عظیم و از بها محروم می‌ماندی؛ زیرا نه در زمان گذشته و نه در زمان آینده، ممکن است نظیری برای گلستان پیدا کرد». (بهار، ۱۳۷۲: ج ۳/۳)

ارنست رنان، نویسنده فرانسوی و زبان‌شناس مورخ، درباره سعدی می‌گوید: «...وقتی آثار سعدی را می‌خوانیم گویی با یک نویسنده اخلاقی و حکمت‌آموز روحی یا یک منتقد بذله‌گو و شوخ طبع قرن شانزدهم سر و کار داریم».

(حسن‌لی، ۱۳۷۸: ۴)

او در اخلاق نویسی آنچنان مهارت دارد که خشک‌ترین رذایل اخلاقی مانند: حرص، حسد و خشم را با تازه‌ترین و لطیف‌ترین سخنان بیان می‌کند و برای شناختن نیک از بد، معیارهایی را به دست خواننده خود می‌دهد و به راستی شیوه او در اخلاق نویسی مخصوص و منحصر به خود اوست.

مجد خوافی و روضه خلد

مولانا مجد خوافی، از عرفا و شاعران قرن هشتم هجری قمری است که براساس گفته‌های خویش در مقدمه کتاب روضه خلد، پنجاه سال از عمر خویش را در کسب علوم معقول و منقول گذرانیده است. شغل او وعظ و تذکیر و «در نظم و نثر فارسی استاد بود و علاوه بر مجموعه اشعار، ترجمه منظومی از «جواهر اللغه زمخشری» و کتابی دیگر به نام «کنزالحکمه» دارد. مجد خوافی کتابی به تقلید از گلستان سعدی و به همان شیوه نوشته است، موسوم به «روضه خلد» و آن را به سال (۷۳۳ه.ق) به پایان رسانیده است و بار دیگر در سال (۷۳۷ه.ق) در آن تجدید نظر کرد[ه است]». (صفا، ۱۳۷۱: ج ۳/ ۱۳۱۹)

او علاقه زیادی به سیر و سیاحت و گفتگو با انسان‌ها و تذکر دادن به آنها داشت و بیست سال از وطن مالوف خود، خواف، مهاجرت کرد و بعد از مراجعت روزی با جماعتی از دوستان خود به بوستانی رفت و در آن‌جا شخصی، گلستان سعدی را بر وی خواند و طبع خوافی راغب به

گویا سعدی با نوشتن این کتاب، بار رسالتی که در قبال ارشاد خلق دارد بر زمین می‌گذارد. «می‌گویند شکسپیر در زبان انگلیسی و مردم انگلیسی زبان چندان نفوذ کرده است که بیش از چهارصد و پنجاه جمله از کلمات او در بیان عموم مردم راه جسته و مَثَلِ سایر شده است و قریب دو هزار عبارت و شعر وی در ذهن مردم تربیت شده، جایگزین است و مورد استشهاده واقع می‌شود، سعدی در زبان فارسی چنین شانی دارد». (مینوی، ۱۳۴۶: ۱۵۴)

«امرسون نویسنده و متفکر معروف امریکایی در قرن نوزدهم می‌گوید: سعدی به زبان همه ملل و اقوام عالم سخن می‌گوید و گفته‌های او مانند؛ هومر، شکسپیر، سروانتس و مونتینی همیشه تازگی دارد؛ امرسون کتاب گلستان را یکی از اناجیل و کتب مقدسه دیانتی جهان می‌داند و معتقد است که دستوره‌های اخلاقی آن، قوانین عمومی و بین‌المللی است». (رستگار فسایی، ۱۳۷۵: ۱۵۴)

سخن سعدی به گواه آثارش تعلیم و تعلم است، گویا که وی از آغاز جوانی تا فرجام پیری درونش از جستجو و تحقیق سرشار بوده است. از صفات ذاتی اوست مهر ورزیدن بر همه چیز و کس، پس این ویژگی سبب گردیده است که شیوه او در کتاب گلستان «اخلاق نویسی» و اثر ماندگارش (گلستان) اخلاقی باشد.

تقلید شد، چنان که خود می‌گوید: «طبع را بدان مایل دیدم و از هر طرف، تحسین قایل؛ گفتم: اگرچه سخن سعدی سهل ممتنع است و ذوق مستمع نمک مایده کلام، بلکه خاص و عام است هم نظم وی شورانگیز و هم نثر وی ذوق‌آمیز، اما به قدر وسع من آن ملتمس را پیش روم و در آن شیوه بر طریق خویش و بدان‌چه مطلوب آن عزیز است، اقدام کنم و شروع آن را ان‌شاءالله تمام». (فرخ، ۱۳۸۲: ۶)

او به مدت دو ماه کتاب خویش را نوشت و اگر چه وی سخن سعدی را ستایش می‌کند و آن را سهل و ممتنع می‌داند و به استادی او اقرار می‌کند، اما خود را نیز کمتر از او نمی‌بیند و روضه خلد را حتی فراتر از گلستان سعدی و به کنایه و ایهام، هر ورقش را گلستانی می‌داند. کتاب روضه خلد هجده باب دارد و گویا مجد خوافی در تعداد ابواب و حکایات از استاد خود پیشی یافته است؛ «حاصل الامر ترتیب کتاب بر هیجده باب است و بر چهارصد و بیست حکایت و دو هزار و صد و چهل بیت و مبالغی از حدیث و آیات و اخبار و آثار و حکمت. چون خواننده تأمل کند، بداند و بر تشبیهات غریب و تمثیلات عجیب تحسین و آفرین کند». (فرخ، ۱۳۸۲: ۱۰)

در هر حال مجد خوافی در این اثر، نثری جذاب و نظمی قوی دارد و کتابش سرشار از حکمت، وعظ، تمثیل و توصیفات و تصویر آفرینی‌های دل‌انگیز است که از این حیث با گلستان پهلوی می‌زند.

تعریف علم اخلاق

واژه اخلاق، از ریشه «خلق»، و به معنای: خوی، طبع، سجیه و رفتار است؛ اخلاق مجموعه‌ای از صفات روحی و باطنی انسان است که آن را به دو بخش اساسی تقسیم می‌کنند:

الف- ملکاتی که سرچشمه پدید آمدن کارهای نیکو است و به آن «اخلاق خوب» و «ملکات فضیله» می‌گویند؛

ب- آنها که منشا اعمال بد است و به آن «اخلاق بد» و «ملکات رذیله» می‌گویند.

و نیز از همین جا می‌توان علم اخلاق را چنین تعریف کرد: اخلاق علمی است که از ملکات و صفات خوب و بد و ریشه‌ها و آثار آن سخن می‌گوید. پس علم اخلاق، علمی است که از اخلاق بحث می‌کند؛ یعنی از پندار و کردار افراد بشر، اما نه از اخلاقی که دارند، بلکه از اخلاقی که باید داشته باشند و به عبارت دیگر علم اخلاق، علمی است که برای زندگی بشر دستور معین می‌کند و از این رو آن را گاهی «علم تکلیف» نیز می‌گویند.

بی‌شک بحث‌های اخلاقی از زمانی که انسان گام بر روی زمین گذارد، آغاز شد و بعد از علم الهی که موضوع آن شناخت ذات پروردگار است هیچ علمی از نظر اهمیت و ارج و ضرورت به پای علم اخلاق نمی‌رسد. بنابراین علم اخلاق از پر ارج‌ترین و ضروری‌ترین علوم است که انسان، بدان نیازمند است و موضوع آن نفس

انسان و سازندگی روحی و معنوی و تهذیب باطن است. «این علم اخلاق است که با شناسایی قوا و استعداد‌های گوناگون انسان و فضایل و رذایل روح آدمی چگونگی ایجاد تعادل در میان امیال گوناگون و راه و روش تربت نفس را میسر می‌سازد، به نحوی که انسان بتواند به کمال استحقاقی خود نائل آید و موانع موجود بر سر راه تکامل را شناسایی و از میان بر دارد، بدون علم اخلاق انسان خود را نمی‌شناسد و بر تربیت خویشتن انسانی خود قادر نمی‌گردد». (سادات، ۱۳۶۸: ۲۶)

باری اهمیت علم اخلاق تا بدان جا است که راز رسالت انبیاء در این است که انسان را با فضائل آشنا و از روی آوردن به رذائل باز دارند.

فضایل اخلاقی

ارسطو فضیلت را در معنای عام و کلی چنین تعریف می‌کند: «فضیلت ویژه هر شی، عبارت است از حالت و ملکه‌ای که آن شی و فعلش را نیکو می‌گرداند، مثلاً فضیلت چشم این است که؛ اولاً: سالم باشد؛ و ثانیاً: وظیفه خود را که دیدن است در حد کمال انجام دهد». (خراسانی، ۱۳۵۲: ۱۴۸)

در علم اخلاق صفاتی را که باعث افزونی مرتبه انسانی می‌شود «فضائل» می‌گویند و به بیان دیگر، فضائل جنبه‌های عینی منش و رفتار انسان و ضروری برای شکوفایی وی هستند. هر فعل و صفتی به هر اندازه که انسان را در

رسیدن به کمال واقعی و نهایی یاری رساند، یا زمینه را برای وصول به آن فراهم کند، از ارزش اخلاقی برخوردار است. بنابراین می‌توان چنین نتیجه گرفت که چون کمال انسانی امری واقعی و صفتی وجودی است، پس افعال و صفاتی که بین آنها و کمال نهایی انسانی رابطه علی و معلولی وجود داشته باشد، آن افعال و صفات، دارای ارزش اخلاقی و در ردیف فضائل اخلاقی محسوب می‌شوند.

رذائل اخلاقی

«در علم اخلاق به صفاتی که موجب تنزل انسان از مرتبه انسانی می‌شوند، «رذایل اخلاقی» می‌گویند». (فاضلی، ۱۳۷۷: ۲۳)

رذیلت اخلاقی که از آن با عبارات متفاوتی همچون: «فعل غیر اخلاقی» در مقابل «فعل اخلاق»؛ و «ضد ارزش اخلاقی» در مقابل «ارزش اخلاقی» یاد می‌شود، واژه‌ای است که در فرهنگ دین در برابر «فضیلت اخلاقی» به کار می‌رود.

«انسان فطرتاً کمال جو است و هر چه در مسیر کمال پیش برود، خواهان بدست آوردن درجات بالاتری از آن است. وجود نهایت و کمال مطلق بر اساس تعالیم دین اسلام وجود خداوند متعال است؛ از نظر اسلام فضیلت فعل اخلاقی به تأثیرگذاری آن فعل در رسیدن به کمال انسان بستگی دارد، از این رو هر فعلی که در بازرسی روح آدمی و، وصل به کمال نهایی تأثیر بگذارد

«فضیلت»، و در غیر این صورت «رذیلت» اخلاقی شمرده می‌شود». (بزدی، ۱۳۷۹: ۱۸۴)

تجلی اخلاق در ادبیات

انسان همواره با انبوهی از گزینه‌های رفتاری روبرو است که تنها می‌تواند تعداد محدودی از آنها را برگزیند، چشم خود را به دیدن بعضی از دیدنی‌ها بدوزد، گوش به بعضی از شنیدنی‌ها فرا دهد و دست و پا و سایر اندام‌های خود را برای انجام بعضی از امور بکار گیرد؛ بنابراین ارزش‌گذاری رفتارها نیاز به شناخت معیارها و ملاک‌های ارزشی و اخلاقی دارد. آشنایی با آثار ملی و کهن علمی و ادبی، از عوامل و لوازم تقویت بنیه فکری و فرهنگی هر جامعه است که می‌تواند در شکوفایی حیات روحی و معنوی قشرهای مختلف آن تأثیر بسزایی داشته باشد. «ادبیات تکاپو می‌کند تا بر افکار خسته و دل‌های پژمرده، صفا و خرمی باز آرد و در شوره‌زار زندگی انسان امروز، چون گلی با طراوت بخندد و اگر بتواند آدمیان را از زرپرستی، رشک، کینه‌توزی و ستیزه‌جویی باز دارد». (وزین‌پور، ۱۳۶۶: ۹۹)

در این راستا شاعران و نویسندگان نقش ارزنده‌ایی دارند آنها باید که آرمان‌های بزرگ، هدف‌های عالی و معنوی جامعه را با زبانی فصیح در آثار خود منعکس کنند و مردم را به سوی خیر و سعادت و کمال و معنویت سوق دهند و سبب احیای ارزش‌های معنوی و آگاهی مردم شوند. نویسنده هر کتاب ادبی، علاوه بر رعایت

کردن زیبایی‌های هنری و تصویر پردازی‌های هنرمندانه باید سعی کند تا در نشر و گسترش فضائل اخلاقی و پاکی‌ها تلاش نماید.

در میان آثار مکتوب ادب پارسی کتاب «گران‌سنگ گلستان»، باغی رنگارنگ و تن‌پوشی از آن زیبایی‌های لفظی و معنوی است که مشحون از لطایف ادبی، تربیتی، اخلاقی و انسانی است. سعدی در گلستانش از همه چیز و کس مانند: «ابر و باد و مه و خورشید و فلک که در خدمت آدمیانند»، «عشق پروانه بر شمع»، «پیراهن سبز برگ، بر قامت بلند درختان» و «نشستن دانه‌های شبنم بر گل سرخ» سخن می‌گوید. تلاش سعدی بر آن است که فرزندان آدم را از نقطه حسیض بشریت به نقطه اوج شرف انسانی برساند. او انسان وارسته‌ایی است که در عین بذل توجه به مسائل معنوی، از زندگی واقعی آدمیان نیز هرگز غافل نیست و کلامش بیان لطیف‌ترین احساسات آدمی، توأم با نوعی هوشیاری و بیداری است.

سعدی برای دست‌یابی به آرمان والايش که همان ساختن جامعه انسانی است به ناچار شربت تلخ پند و موعظه را با شیرینی زبان خود در هم می‌آمیزد و سپس عروس فکر خود را در قالب حکایات و تمثیلاتی بس زیبا و دل‌نشین بیان می‌کند.

اما دیگر، کتاب روضه خلد اثر مجد خوافی است که به تقلید از گلستان سعدی نوشته شده

است و اگرچه این اثر از نظر رتبه و مقام در جایگاه گلستان سعدی نیست، اما به هر جهت می‌تواند در عرصه ادبیات به عنوان وسیله‌ای بس مؤثر و مفید، در احیای ارزش‌های معنوی، هم‌چون گلستان، به کار آید.

بحث و بررسی

بررسی پنج فضیلت اخلاقی در «گلستان» سعدی و «روضه خلد» مجد خوافی.

ایثار

«ایثار» در لغت به معنی: «بذل کردن، عطا کردن، دیگری را بر خود ترجیح دادن، بر خود برگزیدن، قوت لازم خود را به دیگری بخشیدن، مقدم داشتن دیگران و ترجیح دادن آنان بر خود در کل امور است». (معین، ۱۳۷۰: ذیل واژه ایثار) ایثار در عرفان نیز این‌گونه تعریف شده است: «برگزیدن و اختیار کردن و اکرام کردن و تفضیل دادن و در اصطلاح اختیار کردن غیر است بر خود از روی قصد و نیت». (سجادی، ۱۳۶۲: ۸۰)

گلستان

سراسر جهان سعدی از فروغ انسانیت و ایثار، نورانی و دل‌گشا است. در گلستان در باب دوم، سعدی کمترین خصوصیت جوانمرد را در آن می‌داند که، نیاز دوستان را بر مصالح خویش مقدم دارد.

«بزرگی را پرسیدم از سیرت اخوانِ صفا، گفت: کمینه آن که، مرادِ خاطرِ یاران بر مصالح خویش

مقدم دارد و حکما گفته‌اند: برادر که در بندِ خویش است، نه برادر و نه خویش است...». (یوسفی، ۱۳۸۴: ۱۰۶)

روضه خلد

مجد خوافی خود به توضیح واژه «ایثار» می‌پردازد: «بدان که کمال شفقت ایثار است و معنی ایثار اختیار مراد غیرست بر مراد خویش، با وجود احتیاج.

نصیحتی ز سر اعتقاد خواهم گفت

مراد خویشتن ایثار، نامردی تُست

به گوش جان شنوار با سخن سرت باشد

که تا مُرادِ دو عالم میسرت باشد

(فرخ، ۱۳۸۲: ۴۲)

و در فضیلت ایثار می‌گوید:

«یکی از صحابه را مهمانی رسید فرزندان و عیال گرسنه بودند و ماحضر اندکی، شام پیش آوردند و زن چراغ به بهانه بنشانند دست کشیده داشت تا مهمان به قدر احتیاج بخورد و خود گرسنه نشستند؛ این آیت نازل شد که: و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة؛ [دیگران را بر خود مقدم می‌دارند و لو آنکه خود احتیاج داشته باشند]». (فرخ، ۱۳۸۲: ۴۲)

عدالت

واژه «عدالت» در برابر واژه «ظلم» است و به معنی: باز داشتن خود از ستم بر بندگان و دفع ظلم و ستم از آنها به قدر توان است.

گلستان

زینهار تا نمک به قیمت بستانی تا رسمی نگردد
و دیه خراب نشود؛ گفتند: این قدر چه خلل کند؟
گفت: بنیادِ ظلم در جهان [اول] اندک بوده است
و به مزید هر کس بدین درجه رسیده است.»
(یوسفی، ۱۳۸۴: ۷۴)

روضه خلد

بزرگ‌مهر، حکیم عصر و وزیر خردمند
انوشیروان است، او حیات دائمی را مختص به
دو گروه می‌داند.

«از بزرگ‌مهر پرسیدند که حیات دائمی‌گرا
باشد؟ گفت: دو طایفه را یکی «عادل» و دیگری
«ظالم».

میان خلق فتادست بس نکو مثلی

که هیچ گونه نمرند عادل و ظالم

ترانه گشته به نزدیک عارف و عامی

یکی به نیک خصالی دگر به بد نامی

(فرخ، ۱۳۸۲: ۴۱)

از منظر مجد خوافی «نیشِ ظلم» را تنها
«نوشِ عدالت» است که التیام می‌بخشد.

سینه‌بیچارگان مجروح‌گشت از نیشِ ظلم

نیک‌مردان سعی کردند از برای نام نیک

پیش از این و اکنون ز عدلت می‌پذیرد التیام

سعی کن تونیز هم در نیک مردی کوش و نام

(همان: ۱۵)

قناعت

قناعت، عبارت است از: «خرسند بودن
به قسمت خود، بسنده کردن به مقدار کم،

سعدی شاعری است زمینی اما با روح و
سخنانی آسمانی؛ او فساد اخلاقی و جور و
بی عدالتی‌ها اجتماعی را می‌بیند و در چنین
شرایطی بانگ مهیب و هولناک ظلم و ستم
دلش را می‌لرزاند، پس حیرتش اوج می‌گیرد و
همتش بدانجا می‌رسد که به یاری قلم، از هر
طریقی خواه دعا و خواهش و خواه از راه خیال،
آیینۀ مکدر طبع شاهان را که زنگ خورده‌گرد
ملالت است، با صدق و صفا صیقلی می‌کند.
شاعر دردمند ما در روزگاری است که به سبب
اوضاع نابسامان جامعه و بدبختی هم‌وطنانش،
درد عمیقی را در دل حس می‌کند و در نتیجه
برای همدردی با ایشان که خود نیز از آنان است
در غم مردمانش ذوب می‌شود، سعدی بر آن
است که پریشانی و بی سامانی و جور و ستم‌ها
را به صلاح آورد و عدل و داد را بر قرار ببیند.
سعدی همواره به عدالت و انصاف سخن
می‌گوید و به همین علت نیز سخن‌اش نکته‌آموز
است و پر تاثیر؛ او یک باب از گلستان خود را به
سیرت پادشاهان اختصاص داده است و در آن
حکایتی از عدالت انوشیروان می‌آورد که وی به
گماشتگان خود می‌آموزد که چگونه با مردم، از
روی عدل و انصاف رفتار کنند.

«آورده‌اند که انوشیروان عادل در شکارگاهی

صیدی کباب کرده بود و نمک نبود غلامی را
به روستا فرستاد تا نمک حاصل کند؛ گفت:

نمی‌پسندد که آدمی مقهور و زبون نیازها و افزون طلبی‌های خویش باشد و نفس خواستن را همچون زهر مهلکی می‌داند که به کام هر کسی که فرو شد، بی‌درنگ او را از پای در می‌آورد. در گلستان قناعت و استغنا اصلی است معتبر و موجب سعادت؛ سعدی قناعت را اصل توانگری می‌داند.

مطلب گر توانگری خواهی

جز قناعت که دولتی است هنی

(یوسفی، ۱۳۸۴: ۹۸)

سعدی می‌گوید: اگر صاحبان نعمت، انصاف داشته باشند و دیگران هم قناعت، رسم‌گدایی از جهان برخیزد.

«خواهنده مغربی در صف بزازان حلب می‌گفت:

ای خداوندانِ نعمت، اگر شما را انصاف بودی و ما را قناعت، رسمِ سوال از جهان برخاستی.

ای قناعت توانگرم گردان

کُنج صبر اختیارلقمان است

که ورای تو هیچ نعمت نیست

هر که راصبر نیست حکمت نیست

(یوسفی، ۱۳۸۴: ۱۰۹)

او توانگری به قناعت را بر هر چیزی مقدم می‌انگارد: «حکما گفته‌اند: توانگری به قناعت به از توانگری به بضاعت». (یوسفی، ۱۳۸۴: ۱۷۵)

روضه خلد

مجد خوافی نیز در روضه خلد درس قناعت می‌دهد:

خرسندی، صرفه‌جویی، خشنودی نفس است به آن‌چه از روزی و معاش قسمت او می‌شود». (معین، ۱۳۷۰: ذیل واژه قناعت)

«قناعت ملکه‌ای است که باعث می‌شود بر اکتفا کردن آدمی به قدر حاجت و ضرورت و زحمت نکشیدن در تحصیل فضول از مال و این صفت از جمله اخلاق حسنه است و همه فضائل به آن منوط بلکه راحت دنیا و آخرت به آن مربوط است و قانع، غنی‌ترین مردم است». (قمی، ۱۳۶۵: ۹۱)

گلستان

سعدی در کتاب گلستانش، سیمای انسان آرمانی را که خود به تصویر می‌کشد، با خطوط خاص و ممتازی برجسته می‌کند. انسان ایده‌آل سعدی مظهر تمام عیاری از ارزش‌های والای اخلاقی و فکری است که یکی از بارزترین سجایای اخلاقی چنین انسانی، آراسته بودن به گوهر «قناعت» است.

تعریف قناعت در مکتب سعدی، استغنا و روح است از دنیا و خلق دنیا، سعدی بر این باور است که «هر نفسی که به صفت قناعت متصف شد و بدین خلق متخلق گشت، خیر دنیا و آخرت و گنج غنا و فراغت بدو مسلم داشتند و راحت ابدی و عزت سرمدی تعبیه او گردانیدند». (رجایی، ۱۳۴۹: ۲۹۸)

از نگاه سعدی، قناعت، به منزله گنج روان است و فقدانش موجب رنج روان؛ او هرگز

از دهر قانعیم به نانی و جامه‌ای

زین گوشه پلاسی یا خرقة کهنه‌ای

اینست پادشاهی درویش در جهان

نه گندمین میده نه بر سر عمامه‌ایی

زین فضله سبوسی یا آبکامه‌ای

نه کبر و نه ریایی و نه بار نامه‌ای

(فرخ، ۱۳۸۲: ۱۷۰)

مجد خوافی بر این باور است که «سرو»

آزادگی خود را مدیون «درویشی» و «قناعت»

است.

مرد درویش گو قناعت کن

سرو آزادگی و سر سبزی

چه کند کوشش از بی بیشی

از چه دارد بگو ز درویشی

(فرخ، ۱۳۸۲: ۱۷۸)

او داشتن قناعت را برابر با «ملکت جهان»

می‌داند:

هر که او بامداد برخیزد

گو قناعت کن و چنان پندار

تندرستی و امن و نان دارد

که همه ملکت جهان دارد

(فرخ، ۱۳۸۲: ۲۸۳)

عفو

عفو در لغت: «از گناه کسی در گذشتن،

بخشودن، گذشت کردن، بخشایش، گذشت،

آمزش است». (معین، ۱۳۷۰: ذیل واژه عفو)

گلستان

در باب اول گلستان آمده است:

«یکی از پسران هارون الرشید پیش پدر آمد

خشمناک که فلان سرهنگ زاده مرا دشنام [مادر]

داده. هارون جلسای حضرت را گفت: جزای

چنین کسی چه باشد؟ یکی اشارت به کشتنش

کرد و دیگر [ی] به زبان بریدن و دیگر [ی] به

مصادره کردن [و نفی]. هارون پسر را گفت:

ای پسر، کرم آن است که عفو کنی و اگر به

ضرورت انتقام خواهی تو نیزش دشنام [مادر]

ده. نه چندان که انتقام از حد بگذرد که آنگه

ظلم از طرف تو باشد [و دعوی از قبل خصم].

نه مردست آن به نزدیک خردمند

بلی مرد آن کس است از روی تحقیق

که با پیل دمان پیکار جوید

که چون خشم آیدش باطل نگوید

(یوسفی، ۱۳۸۴: ۸۲)

روضه خلد

مجد خوافی نیز شرط مردانگی را، از اشتباه

مردم در گذشتن، می‌داند.

شرط کرم آنست که از بنده عاجز

گر بنده عاصی نکند جرم و معاصی

گر سهو کند عفو کند هر که کریمست

حق راز چه گویند که تواب و رحیمست

(فرخ، ۱۳۸۲: ۲۳)

آدم به سهو کرد خطایی و توبه کرد

بر آدمی به غفلت اگر واردی رود

زو در گذاشت آنکه خداوند عالمست

زو نیز در گزار که فرزند آدمست

(فرخ، ۱۳۸۲: ۳۴)

سخاوت

«الجنة دار الآسخياء، بهشت خانه سخاوت‌مندان است». (پاینده، ۱۳۷۰: ۲۸۰)

سخاوت نقطه مقابل «بخل» و از ثمرات زهد است و در لغت از ماده «سخو» به معنی جود و بخشش آمده است.

گلستان

نیم نانی گر خورد مردِ خدای

بذل درویشان کند نیمی دگر

(یوسفی، ۱۳۸۴: ۶۰)

سعدی «سخاوت» را برتر از «شجاعت» می‌داند.

«حکیمی را پرسیدند که از سخاوت و شجاعت کدام بهتر است؟ گفت: آن که را سخاوت است به شجاعت حاجت نیست.

نماند حاتم طائی و لیک تا به ابد

ز کات مال بدر کن که فضلۀ رز را

نیشته ست بر گورِ بهرام گور

بماند نام بلندش به نیکویی مشهور

چو باغبان بزند بیشتر دهد انگور

دستِ کرم به که بازوی زور

(یوسفی، ۱۳۸۴: ۱۰۸)

روضه خلد

مجد خوافی در کتابش انسان کریم را زنده و انسان خسیس را مرده می‌انگارد.

نیست از زنده کرم چندان عجب

بلکه زنده است آنکه او دارد کرم

لیکن از مرده کرم باشد عجیب

مرده آن کواز کرم شد بی نصیب

(فرخ، ۱۳۸۲: ۴۸)

«شنیده‌ام که سلطان محمود را عادت بودی که کیسه‌های زر برداشتی و گرد خانه‌های مسکینان گشتی و در خفیه آن زر را ببخشیدی و ایثار کردی». (فرخ، ۱۳۸۲: ۱۴۶)

بررسی پنج ردیلت اخلاقی در «گلستان»

سعدی و «روضه خلد» مجد خوافی

بخل

بُخل، از جمله ردایل اخلاقی است که امام محمد باقر (ع) درباره آن می‌فرماید: «هر کس از خرج کردن مالی در راه خداپسندانه بخل ورزد، چند برابر آن را در راه غیر خداپسندانه هزینه خواهد کرد». (پاینده، ۱۳۷۰: ۲۷۷۹)

گلستان

سعدی در این حکایت به توصیف انسان بخیل و ویژگی‌های او می‌پردازد.

«مالداری را شنیدم که به بخل چنان معروف بود که حاتم طائی در کرم. ظاهر حالش به نعمت دنیا آراسته و باطنش بخیل و به بخل آکنده، چنان که نانی به جانی از دست ندادی و گربه بوهوریره را به لقمه‌ای نخواستی و سگ اصحاب الکهف را استخوانی نینداختی. فی‌الجمله خانه او را کسی ندیدی در گشاده و سفره او را سرگشاده. درویش به جز بوی طعامش نشنیدی مرغ از پس نان خوردن او ریزه نچیدی

شنیدم که باری به دریای مغرب نشسته بود و راه مصر برگرفته و خیال فرعونى در سر، حتى اِذا ادرکه العرق، بادی مخالف کشتی برآمد. با طبع ملولت چه کند دل که نسازد

شُرطه همه وقتی نبود لایق کشتی دست دعا بر آورد و فریادی فایده خواندن گرفت، فاذا ركبوا فى الفلك دعوا الله مخلصين له الدين. دست تضرع چه سود بنده محتاج را وقت دعا بر خدا وقت کرم در بغل سعدی در پایان حکایت به خواننده خود اندرز می دهد و می گوید: ای انسان تا زمانی که زنده ای دم را غنیمت بدان و به دیگران ببخش.

از زر و سیم راحتی برسان وان گه این خانه کز تو خواهد ماند خویشتن هم تمتعی بر گیر خشتی از سیم و خشتی از زر گیر

آورده اند که در مصر اقارب درویش داشت، بعد از هلاک او به بقیت مال او توانگر شدند و جامه های کهن به مرگ او بدریدند و خز و دمیاطی بیریدند...». (یوسفی، ۱۳۸۴: ۱۱۲)

سعدی در گلستان مناعت طبع را می ستاید، او درخواست کردن از انسان بخیل را برخلاف شأن والای انسانی می داند. «جوانمردی را در جنگ تاتار جراحی هول رسید؛ کسی گفت: فلان بازرگان نوشدارو دارد اگر بخواهی باشد که قدری ببخشد و گویند آن بازرگان به بخیل معروف بود.

گر به جای نانش اندر سفره بودی آفتاب تا قیامت روز روشن کس ندیدی در جهان

جوانمرد گفت: اگر نوشدارو خواهم، دهد یا ندهد و اگر دهد، منفعت کند یا نکند باری، خواستن از وی زهر کشنده است. هرچه از دونان به منت خواستی

در تن افزودی و از جان کاستی (یوسفی، ۱۳۸۴: ۱۱۲)

روضه خلد

باید متذکر شد که مجد خوافی باب چهاردهم کتابش را به «بخل» اختصاص داده است؛ وی در نکوهش بخل می گوید: شاه چین از وزیر خود پرسید گفت ای شاه اگر زمن پرسى که چه محنت چو قبض عزرائیل

دیدن روی وام خواه بخیل (فرخ: ۱۳۸۲: ۱۰۰)

او بخل را، نتیجه «حبّ به دنیا» می داند: «بدان که بخل، ثمره دوستی دنیاست و دوستی او اصل همه گناه». (همان: ۲۳۴)

شاعر عارف مسلک داشتن سه خصلت: بخل، خیانت و بی وفایی را موجب تنزل از مقام آدمیت می داند.

هر کس که سه کار پیشه گیرد اول بخل و دوم خیانت باشد به جهان بتر ز ابلیس دیگر به وفای وعده تبلیس (فرخ: ۱۳۸۲: ۲۳۵)

حرص

حرص و شره به معنی: آز و آزمندی، ضد

قناعت است و آن طلب به دست آوردن نعمت زیاد و آرزوی زوال نعمت غیر است و یا طلب شی است به کوشش زیاده از حد». (معین، ۱۳۷۰: ذیل واژه حرص)

پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: از حرص بپرهیز که پیشینیان شما در نتیجه حرص هلاک شدند، حرص آنها را به بخل وادار کرد و بخیل شدند، به قطع رحم وادار کرد و قطع رابطه کردند با خویشان، به بدی وادارشان کرد و بدکار شدند. (تنکابنی، ۱۳۸۴: ۴۶۰)

گلستان

«بازرگانی را دیدم که صد و پنجاه شتر بار داشت و چهل بنده و خدمتکار شبی در جزیره کیش مرا به حجره خویش برد. همه شب دیده بر هم نیست از سخنان پریشان گفتن که فلان انبازم به ترکستان است و فلان بضاعت به هندوستان و این قبالة فلان زمین است و فلان مال را فلان کس ضمین. گاه گفתי: خاطر اسکندریه دارم که هوایی خوش است، باز گفתי نه که دریای مغرب مشوش است، سعدیا سفری دیگرم در پیش است اگر کرده شود بقیت عمر به گوشه‌ایی بنشینم، گفتم: آن کدام سفرست؟ گفت: گوگرد پارسی خواهم بردن به چین که شنیدم عظیم قیمتی دارد و از آن جا کاسه چینی به روم آورم و دیبای رومی به هند و فولاد هندی به حلب و آبگینه حلبی به یمن و برد یمانی به پارس و از آن پس ترک تجارت کنم و به دکانی بنشینم. انصاف

از این ماخولیا چندان فرو گفت که بیش طاقت گفتنش نماند. گفت: [ای سعدی] تو هم سخنی بگوی از آنها که دیده‌ای و شنیده‌ای؛ گفتم: آن شنیدستی که روزی تاجری

گفت: چشم تنگ دنیا دار را در بیابانی بیافتد از ستور یا قناعت پرکند یا خاک گور (یوسفی، ۱۳۸۴: ۱۱۷)

و باز سعدی می‌گوید: «حریص با جهانی گرسنه است و قانع به نانی سیر».
روده تنگ به یک نان تهی برگردد

نعمت روی زمین پُرکند دیده تنگ (یوسفی، ۱۳۸۴: ۱۷۵)

روضه خلد

مجد خوافی در توصیف انسان حریص می‌گوید:
مرد حریص اگر همه عالم بدو دهی
چون بنگرد نصیبه او زین جهان بس است
حرصش به سوی عالم دیگر کشد عنان
بهر تنش گلیمی و بهر شکم دونان (فرخ، ۱۳۸۲: ۳۷)

مجد محبت به دنیا را سر رشته حرص آدمی می‌شمارد.

پیر گشتیم و از ما طفل است
حرص و آزی که اصل عصیانست
گر ندانی بگویم ای خواجه
شیخ گشتیم و حرص ما برناست
می‌ندانیم کز چه رست و چه خواست
اصل هر دو محبت دنیااست (فرخ، ۱۳۸۲: ۱۰۸)

حسد

حسد در لغت به معنای: بدخواهی، رشک، زوال نعمت کسی را خواستن، بد خواستن و آن عبارت از آرزو کردن زوال نعمت محسود است و یکی از صفات پست انسانی است که از اجتماع بخل و شره نفس حاصل می‌شود». (معین، ۱۳۷۰: ذیل واژه حسد)

امام علی (ع) می‌فرماید: «حسادت، عیبی رسوا و بخلی سهمگین است و حسود تا به آرزوی خود درباره محسودش نرسد آرام نمی‌گیرد». (تنکابنی، ۱۳۸۴: ۱۶۴)

«حسد، عبارت است از تمنای زوال نعمت از برادر مسلمان خود، از نعمتهایی که صلاح او باشد. حسد، اشدّ امراض نفسانیه است و عقبه‌ای از آن صعب‌تر در راه نیست، صاحب خود را به عذاب دنیا و به عقاب عقبی مبتلا می‌سازد و حسود بیچاره لحظه‌ای از غم و الم خالی نیست چه، او هر نعمتی به کسی دیده متألّم می‌شود؛ از الم حسود اصلاً به محسود ضرری نرسد، بلکه ثواب و حسنات او زیاد می‌شود و زر و وبال بر دوش حاسد بار می‌شود». (قمی، ۱۳۶۵: ۹۱۹)

گلستان

«سرهنگ زاده‌ای بر در سرایِ اِغْمِیش دیدم که عقل و کیاستی و فهم و فراستی زاید الوصف داشت، هم‌از عهد خردی آثار بزرگی در ناصیه او پیدا. بالای سرش ز هوشمندی

می‌تافت ستاره بلندی

فی‌الجمله مقبول نظر سلطان آمد که جمال صورت و معنی داشت، و حکما گفته‌اند: توانگری به هنر است نه مال و بزرگی به عقل است نه به سال. ابنای جنس او بر منصب او حسد بردند و به خیانتی متهم کردند و در کشتن او سعی بی فایده نمودند دشمن چه زند، چو مهربان باشد دوست. ملک پرسید که موجب خصمی اینان در حق تو چیست؟ گفت در سایه دولت خداوندی، دام ظلّه، همگان را راضی کردم مگر حسود را که راضی نمی‌شد الا به زوال نعمت من و اقبال و دولت خداوند باد». (یوسفی، ۱۳۸۴: ۶۳)

روضه خلد

از دیدگاه خواری تعریف حسد؛ نقصان مسلمانی را خواستن است.

حسد آنست که نقصان مسلمان خواهی

غیرت آنست که خود را هم از آن سانخواهی
(فرخ، ۱۳۸۲: ۲۰۲)

او منشا حسد را «بخل و طمع» می‌داند:

حسد از بخل و طمع می‌خیزد

هیچ علت نبود همچو حسد

لاجرم فتنه و شور انگیزد

که از آن کاهش روحت و جسد

(فرخ، ۱۳۸۲: ۲۰۳)

در این دو بیت تفاوت «آتش عشق» و «آتش

حسد» را به شیواترین شکل می‌گوید:

عشق و حسدند هر دو آتش

آن خانه جسم و جان بسوزد

کافروخته می‌شوند خوش خوش

وین خشک و تر جهان بسوزد
(فرخ، ۱۳۸۲: ۲۰۳)

«بقرات حکیم گفت: سه علتست که حکما از
معالجه آن عاجزند: اول حسد که دق باطنست،
دوم عشق که دیوانگیست، سیم جهل که
نابینایی است». (فرخ، ۱۳۸۲: ۲۸۷)

ظلم

ظلم از دیدگاه عرفا این گونه تعریف شده است:
«نهادن چیزی در غیر محل خود و ظلمات به
معنی تاریکی است و در اصطلاح صوفیه کفر
است که پوشش از حق است و هواهای نفسانی
است که موجب ستر عبد است از حق». (سجادی،
۱۳۶۲: ۳۲۳)

و از نظر اخلاقی نیز ظلم این گونه تعریف
شده است: «ظلم در اصل لغت به معنی کار بی جا
کردن است و تعدی نمودن از حدّ وسط و ظلم
به این معنی، جامع همه ردایل و ارتکاب هر یک
از قبایح شرعیه و عقلیه را شامل است». (نراقی،
۱۳۶۶: ۳۶۲)

گلستان

سعدی «عدل و داد» را سبب «آبادانی» و
«ظلم و ستم» را سبب «ویرانی» می داند.
«ظالمی را حکایت کنند که هیزم درویشان
خریدی به حیف و توانگران را دادی به طرح.
صاحبدلی بر او بگذشت و گفت:
ماری تو که هر کرا ببینی بزنی

زورت ار پیش می رود با ما

زورمندی مکن بر اهل زمین

یا بوم که هر کجا نشینی بکنی

با خداوند غیب دان نرود

تا دعایی بر آسمان نرود

حاکم از این سخن برنجید و روی از نصیحت
او در هم کشید و بر او التفاتی نکرد، اخذته العزّه
بالايم، تا شبی آتش مطبخ در انبار هیزمش افتاد
و سایر املاکش بسوخت و از بستر نرمش به
خاکستر گرم نشاند...

اتفاقا همان شخص در گذار بود و شنید که
با یاران می گفت: ندانم این آتش از کجا در
انبار هیزم افتاد؛ گفت: از دود دل درویشان». (یوسفی،
۱۳۸۴: ۷۸)

سعدی حتی مشارکت در ظلم را هم ناروا
می داند:

«غافل را شنیدم که خانه رعیت خراب کردی
تا خزینه سلطان آبادان کند، بی خبر از قول حکما
که گفته اند: هر که خدای را عزوجل بیازارد تا دل
خلقی را بدست آرد، ایزد تعالی همان خلق را بر
او بگمارد تا دمار از روزگارش برآرد.

آتش سوزان نکند با سپند

آنچه کند دود دل دردمند
(یوسفی، ۱۳۸۴: ۷۴)

روضه خلد

مجد خوافی باب سیزدهم را به بیان ظلم و
فساد اختصاص داده است او در این باب بیان
می کند که ظالم با ظلم خویش فقط زمینه های
نابودی خود را فراهم می سازد.

«شنیدم که آخر سالار پادشاه عادل غازان، رحمه الله، روزی توبره کاه از دهقانی به ستم بستاند. پادشاه فرمود تا مبالغی کاه جمع کردند و آتش در زد و آخر سالار را در آتش افکند و بسوخت.

شتربانی که رخصت یابد از شاه

ز جور اختجی در هیچ پرخو

که بستاند ز رستاچار من کاه

نه بینی هیچ دهقان رادومن جو

(فرخ، ۱۳۸۲: ۱۹)

در مورد پرهیز از یاری رساندن به ظالم حتی به هنگام شدت می گوید:

چو در مصادره افتد عوانِ ظالم طبع

چو دمِ مار بریدند تو سرش بفکن

مکن معاونتش زانکه مار بیمارست

که مار زخم رسیده نه اهل تیمارست

(فرخ، ۱۳۸۲: ۲۱۹)

ظلم موجب «زوال نعمت» است:

بس که بر خلق خدا ظلم فراوان کردی

گرچه در پیرزن ملک زدی دندان ضرب

منقضی شد به دمی مملکت و فرمانت

عاقبت می شکند پیرزنی دندانست

(فرخ، ۱۳۸۲: ۲۲۰)

دنیادوستی

دوستی دنیا اصل همه‌ی معصیت‌هاست «دنیا را به مردم دنیا واگذارید، زیرا هر کس از دنیا بیش از حد برگیرد در هلاک خویش می‌کوشد».

(پاینده، ۱۳۷۰: ۷)

گلستان

سعدی در مورد ناپایداری دنیا می گوید:

هرکه آمد عمارتی نو ساخت

وان دگر پخت همچین هوسی

یار ناپایدار دوست‌مدار

رفت و منزل به دیگری پرداخت

وین عمارت به سر نبرد کسی

دوستی را نشاید این غذار

(یوسفی، ۱۳۸۴: ۵۲)

و در جای دیگر در پیرامون بی‌وفایی دنیا

می گوید:

جهان ای برادر نماند به کس

دل اندر جهان آفرین بند و بس

(یوسفی، ۱۳۸۴: ۵۸)

روضه خلد

مجدخوافی محبت دنیا را سرچشمه «آز و

حرص» می‌داند:

پیر گشتیم و آز ما طفل است

شیخ گشتیم و حرص ما برناست

حرص و آزی که اصل عصیانست

می‌ندانیم کز چه رست و چه خواست

گر ندانی بگویم ای خواجه

اصل هر دو محبت دنیاست

(فرخ، ۱۳۸۲: ۱۰۸)

و بالاخره آن‌که انسان عاقل به هیچ قیمتی

آخرت باقی را با دنیای فانی معامله نمی‌کند:

اگر عمارت دنیا ز سیم و زر بودی

و گر عمارت عقبی ز خشت بودی و گل

چو هست دنیا فانی و آخرت باقی
به جای باقی فانی نخواستی عاقل
علی‌الخصوص که احوال هر دو برعکست
چرا به دنیی فانی کسب بود مایل
(فرخ، ۱۳۸۲: ۱۰۸)

نتیجه گیری

الحق که سعدی یگانه‌ای است تکرار ناشدنی
که همه مقلدانش چه در نظم و چه در نثر از وی
ناکام مانده‌اند و سخنان آنها تنها تقلیدی صرف
از گلستان و افکار سعدی بیش نیست؛ اینکه آیا
شاعری از شاعر دیگر الهام گرفته است یا خیر
امر چندان مهمی نیست، بلکه نکته شایان توجه
آن است که آیا شاعر متأثر، مطالب اولیه را به

همان شکل خود منعکس ساخته یا آن را با ذوق و
اندیشه خود پرورش داده است؛ متأسفانه در مورد
روضه خلد اگرچه مملو از فضائل و رادائل اخلاقی
همچون: نصیحت، دعوت به خوبی‌ها، پرهیز از
ظلم و تشویق به عدل و انصاف است و از این
حیث همچون گلستان آدمی را به شاهراه هدایت
و تربیت رهنمون است، اما از آن جایی که توجه
شاعر مقلد به گلستان، تنها به حیث ظاهر کتاب
و حتی نام‌گذاری آن معطوف بوده است، پس وی
از درک روح واقعی زبان شیخ اجل غافل مانده
و به همین دلیل نیز کلام او نورانیت، شیرینی،
روانی و تاثیرگذاری کلام سعدی را ندارد و تنها
تکراری ساده از کلام سعدی است.

منابع

- آزادی، محمد کریم (۱۳۷۳). تعلیم و تربیت از دیدگاه سعدی، چاپ اول، تهران: انتشارات راه گشا.
- بهار، محمد تقی (۱۳۷۲). سبک شناسی، جلد سوم، چاپ ششم، تهران: موسسه انتشارات امیر کبیر.
- پاینده، ابوالقاسم (۱۳۷۰). نهج الفصاحه، چاپ هفدهم، تهران: سازمان انتشارات جاویدان.
- تنکابنی، ضیاءالدین (۱۳۸۴). غرر الحکم، قم: ندای کوثر.
- حسن لی، کاووس (۱۳۷۸). سلسله ی موی دوست، چاپ اول، تهران: انتشارات هفت اورنگ.
- خراسانی، شرف الدین (۱۳۵۲). از سقراط تا ارسطو، تهران: انتشارات دانشگاه ملی ایران.
- رجائی، احمد علی (۱۳۴۹). خلاصه شرح تعرف، تهران: انتشارات نشر بنیاد ایران.
- رستگار فسائی، منصور (۱۳۷۵). مقالاتی درباره زندگی و شعر سعدی، چاپ اول، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- سادات، محمد علی (۱۳۶۸). اخلاق اسلامی، چاپ ششم، تهران: انتشارات سمت.
- سجادی، سید جعفر (۱۳۶۲). فرهنگ اصطلاحات عرفانی، چاپ سوم، تهران: نشر کتابخانه طهوری.
- صفا، ذبیح الله (۱۳۷۱). تاریخ ادبیات در ایران، جلد سوم، چاپ هشتم، تهران: انتشارات فردوسی.
- فاضلی، ق (۱۳۷۷). اوصاف المتقین، تهران: انتشارات فضیلت علم.
- فرخ، محمود (۱۳۸۲). روضه خلد مجد خوافی، به کوشش حسین خدیو جم، چاپ دوم، تهران: نشر دانشگاه تهران.
- قمی، حاج شیخ عباس، ۱۳۶۵، خلاصه ی معراج السعاده، انتشارات موسسه در راه حق.
- مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۷۹). فلسفه اخلاق، انتشارات اطلاعات، چاپ ششم، تهران: انتشارات اطلاعات.
- معین، محمد (۱۳۷۰). فرهنگ فارسی، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- مینوی، مجتبی (۱۳۴۶). پانزده گفتار، چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- نراقی، مهدی (۱۳۶۶). جامع السعادات، ترجمه دکتر سید جلال الدین مجتبوی، چاپ دوم، انتشارات حکمت.
- وزین پور، نادر (۱۳۶۶). بر سمند سخن، چاپ اول، تهران: انتشارات فروغی.